

سرباز آزاده، سید جلال خسروی:

ما را بعنوان مفقود الاثر نگه داشته بودند

*حسن شکیبزاده

اسارت که هیچگونه رادیو یا تلویزیون در اردوگاه وجود نداشت، اما سال دوم، هر ۳ ماه بعد از پخش یک فیلم که آن هم به آسایشگاه آورده و بعد از پخش یک فیلم که آن هم هندي بود، تلویزیون را می بردند.

یک روز که نمایش فیلم نوبت آسایشگاه ما بود، تلویزیون آورده و فیلم سینمایی هندي برای پخش گذاشتند. چند دقیقه‌ای از نمایش فیلم نگذشته بود که نوست دستششوي رفتن بجهه‌های آسایشگاه ما فرا رسید، سرپاژهای عراقی هم در آسایشگاه را باز کرده و اعلام کردن که اسرا برای دستششوي از آسایشگاه خارج شوند.

همه بجهه‌ها خارج شدند اما من به اتفاق یکی از دوستانم از دستششوي رفتن منصرف شده و گفتیم از

*طی بیش از ۲ سالی که ما در عراق اسیر بودیم، صلیب سرخ جهانی از وجود ما اطلاع ندادند. لذا همه ما به عنوان مفقود الاثر مطرح بودیم، به طوری که عراقی‌ها همواره می‌گفتند: شما بایستی مطیع ما باشید و با ما همکاری کنید و اگر دستورات ما را عمل نکنید می‌توانیم به راحتی شما را از بین ببریم. و به هیچ کجا هم حساب نخواهد شد

موقعیتی که برای تماسای فیلم به دست آورده‌ایم استفاده کرده تا شاید باعث شود کمی روایی از دست رفته را زان بیایم.

از آنجایی که هنگام اعلام دستششوي، همه اسرا بایستی از آسایشگاه خارج می‌شدند، در چندین نوبت، سرپاژهای عراقی اعلام کردن که همه خارج شوند، اما ما همچنان پای تلویزیون نشسته و فیلم را تماشا می‌کردیم.

سرپاژهای عراقی که به ما ۲ نفر مشکوک شده بودند وارد آسایشگاه شده و با ضرب و شتم ما را از آسایشگاه بیرون بردند. بیرون آسایشگاه و در مقابل سایر بجهه‌ها مانند روز بروی بزمی، ولی ما دو نفر از هنگام اعلام دستششوي نویت مان بودیم که سرپاژان عراقی شده و منتظر نویت مان بودیم که روز قبل از آن روز شده و شهادت می‌دانستند که من زندگان را شهادت نمایم و باشید. اگر بجهه را به بستر مریضی و مرگ فرو برد بود، به اینکه در داشته باشد و هر چند روزی هم یک بار اجازه استفاده می‌کردیم.

طی بیش از ۲ سالی که ما در عراق اسیر بودیم، صلیب سرخ جهانی از وجود ما اطلاع ندادند. لذا همه ما به عنوان مفقود الاثر مطرح بودیم، به طوری که عراقی‌ها همواره می‌گفتند: شما بایستی مطیع ما باشید و با ما همکاری کنید و اگر دستورات ما را عمل نکنید می‌توانیم به راحتی شما را از بین ببریم. و به هیچ کجا هم حساب نخواهد شد.

به تلافی کار او همه ۱۵۰ نفر آسایشگاه را مورد ضرب و شتم قرار دادند.

*نمی‌دانستیم شب چگونه است!

روزهای عجیبی در اسارت داشتیم، مدت زیادی دستششوي رفتن منوع بود، آنها سلطه ای را نهادند که هر چند ماه روزی ۳ سطل آب به اردوگاه ما می‌دادند که به داشت که بایستی هر ۱۰ نفر از آن به عنوان دستششوي استفاده کرده و سطل را هم گوشه آسایشگاه، یعنی مکان زندگی شبانه روزی مان قرار می‌دادیم بدون اینکه در داشته باشد و هر چند روزی هم یک بار اجازه استفاده می‌کردیم.

هر کدام از ۱۵۰ نفری که در آن اردوگاه بودیم ۳ بیان

آب می‌رسید که بایستی برای دستششوي سرو صورت

استفاده می‌کردیم.

هفت ماه از دوران اسارتمن گشته بود و ما نهاد

می‌داند که سطل را تخلیه کنیم.

رنگ حمام را زندیده بودیم، بعد از این مدت در محوطه اردوگاه با بلوک‌های سینمایی، فضایی را فراهم کردن

که در آن و با حداقل آب و در زمستان سرد و سوزان

منطقه، آب بیخ بدمان را شستشوی می‌دانیم.

آب سرد همراه با سرمایی طاقت فرسای زمستان،

اسارت ما اصلاً شباب را نمی‌دیدیم به طوریکه اسلا

نمی‌دانستیم شب چگونه است!

طی بیش از ۲ سالی که ما در عراق اسیر بودیم،

صلیب سرخ جهانی از وجود ما اطلاع ندادند. لذا همه

ما به عنوان مفقود الاثر مطرح بودیم، به طوری که

عراقی‌ها همواره می‌گفتند: شما بایستی مطیع ما باشید

و با ما همکاری کنید و اگر دستورات ما را عمل نکنید

می‌توانیم به راحتی شما را از بین ببریم. و به هیچ کجا هم حساب نخواهد شد

می‌توانیم به راحتی شما را از بین ببریم، و به هیچ کجا هم حساب نخواهد شد. در ایران راه خانودام هیچ

اطلاعی از من نداشتند و نمی‌دانستند که من زندگان

و یا شهید شدم.

یکی از اقوام ما در اسارت همیگر را دیده بودیم و

او از اسارت من اطلاع داشت، ایشان ۳ روز قبل از آن

آنها بدون اینکه دلیل دوست و رفاقت، اسلام‌آغاز شدند، لذا طول دوران

آنها بجهه را زاده شدند که همه خارج شدند، اگر بجهه را زندگان باشند که همه خارج شوند، هم اطلاع داده بود که جای سالم در بدن هیچ یک از

آنها را زندگان نمایند.

آنها بجهه را زندگان نمایند.